

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۰ اپریل ۲۰۱۶

باجخواهی "اردوخان"

۲

به ادامه گذشته:

همان طوری که انتظار می رفت و تاریخ بارها وقوع چنان امری را در حاکمیت های فردی به اثبات رسانیده بود، قبل از آن که آب غسل محمد بخشکد، دعوای جانشینی بین یاران و پیروانش آغاز یافت. منتها تفاوتی را که حدود این دعوا نسبت به موارد قسماً مشابه داشت، گستره آن بود. به عبارت دیگر در حالی که در موارد قسماً مشابه حاکمیت های فردی، تنها هدفی که از طرف جانشینان تعقیب می گردد، رسیدن به قدرت سیاسی و سلطه بر حاکمیت است، بعد مرگ محمد، دعوا طیف دیگری را نیز احتوا می نمود، طیف تقدسی که محمد طی ۲۳ سال ادعای رسالتش بدان دست یافته بود.

یک طرف این درگیری در همان زمان علی و فاطمه داماد و دختر محمد که حمایت تقریباً تمام بنی هاشم را نیز با خود داشتند، بود و طرف دیگر تمام قریش به شمول سایر مهاجران و انصار. طرف اولی که فکر می کرد با کسب "هاله تقدس" به مثابه بزرگترین میراث به جای مانده از محمد، خواهد توانست حاکمیت سیاسی را به دست آورد، تمام توجهش را بدان سمت معطوف داشته، با تکیه بر احادیثی از نوع "حدیث کساء" * و جملات تحبیبی یک پدر کلان برای نواسه هایش "حسین منی و انا من حسین" ** که بیشتر اعتبار عاطفی داشته تا متضمن دوام سلطه سیاسی در درون خانواده، از موضع انحصار طلبانه و درون خانوادگی، می خواستند تا با تکیه بر همان "هاله تقدس" حاکمیت به جای مانده از محمد را نیز خود متصرف شوند.

طرف دیگر که از لحاظ سیاسی در مرتبه بالاتری از فهم و آگاهی سیاسی قرار داشت و می دانست که جهت دست یافتن به حاکمیت باید حاضر باشد تا اولاً بخش بیشتری از مدعیان را هم در "هاله تقدس" و هم در حاکمیت سهیم ساخته و از انحصار طلبی نوع مقابل فاصله گیرد و در ثانی، هدف اولیه را در کسب قدرت سیاسی خلاصه نموده، کار برای "هاله تقدس" را در مقام دوم قرار دهد، در ضمن آن که با طرح اصل "عشره مبشره" عده ای از حریفان بالقوه حاکمیت را به دور یک مرام جمع نمودند، از طریق فیصله "سقیفه بنی ساعده"، رسماً میراث دار حاکمیت گردیدند.

واضح است که من قصد ندارم در این مبحث حتا برای روشن شدن مسایل تاریخی هم که باشد، خود را وارد منازعات برای فعلاً بی حاصل بین تشیع و تسنن نمایم، فقط آنچه را می خواهم بیان دارم همانا اصل "هاله تقدس"ی است که از

همان زمان تا امروز با فراز و فرود های خاصی باقیمانده و اینک "اردوخان" اخوانی می خواهد بر مبنای آن، حاکمیت جبارانه اش را در خارج از مرز های ترکیه نیز گسترش دهد.

مطالعه تاریخ اسلام نشان می دهد که بعد مرگ محمد و به خصوص بعد تثبیت قدرت "ابوبکر" خلیفه اول در حاکمیت اسلامی، هر دو طرف با مقداری سازش و انعطاف متقابل در ظاهر امر بر مشکل غلبه نموده، در عین حالی که اینجا و آنجا، پایه های فکری هر دو جناح- هم حدیث کساء و هم عشره مبشره- زیر سؤال برده شده است، به صورت رسمی تبنای بین دو طرف الی رسیدن علی به خلافت، ادامه داشته است.

با به خلافت رسیدن علی و آغاز جنگهای جمل، صفین و نهروان، دیده می شود که تقریباً یک ربع قرن بعد از مرگ محمد، گذشته از آن که سایر اعراب، حتا آنهایی که در آغاز عروج اسلام از جمع دشمنان خونین اسلام و محمد به شمار می رفتند، به مانند "آل ابوسفیان"، دیگر حاضر نبودند به ادامه حاکمیت یاران اولی محمد تمکین نمایند، اصل "هاله تقدس" به هر دو اعتبار- حدیث کساء و عشره مبشره- ارزش خود را از دست داده، حاکمیت می خواست با عبور از سیستم مطلقه و حق ربانی حاکم، با تکیه بر استبداد لچ و برهنه، مشروعیت خود را از زور بازو و شمشیر خونچکان خود بگیرد.

شاید بتوان بارزترین نمونه چنین حرکتی را در واقعه "عاشورا" مشخص ساخت. واقعه ای که از یک لحاظ به مثابه نقطه عطفی در سیستم حکومتداری مسلمانان تلقی شده، تا جایی از مطالعه دقیق تاریخ اسلام بر می آید، به وضاحت دیده می شود که خارج از مسلمان نمائی های چندی، خلفای اموی به هیچ گونه "هاله تقدسی" ارزشی قابل نشده و باورمندی نداشتند، نه تنها جهت تثبیت حاکمیت سر آخرین فرد به جای مانده از "حدیث کساء" یعنی "حسین بن علی" را از بدنش جدا نمود، بلکه حرمت کعبه را نیز زیر پای و با به منجیق بستن و ویران کردن بخش هائی از دیوار های آن، در عمل به اثبات رسانیدند، که در حاکمیت استبدادی، چیزی به نام "اصل حق ربانی" نمی تواند وجود داشته باشد.

با روی کار آمدن "عباسیان" که در اساس با خزیدن در طیف "هاله تقدس" که بیش از نیم قرن دیگر یاد از آن صورت نمی گرفت و اتحاد همه جانبه با مدعیان وراثت آن "هاله" در وجود جنبش وسیعی که در خراسان زیر نام "علویان" وجود داشت و به شکرانه همین جایگیری در آن هاله کذائی، بر توسن مهارناپذیر جنبش آزادیخواهان مردم خراسان که از ظلم و بیاد اعراب درکل و امویان به صورت خاص به جان آمده بودند، سوار شده بودند، واضح است که خلاف دوره قبلی، الزام حفظ قدرت آنها را بر آن می داشت، تا نه تنها "هاله تقدس" را از فراموشی بدر کرده با تظاهر به حرمت قابل شدن به آن، در جهت تحمیق هرچه بیشتر توده های میلیونی قلمرو پهناور شان بکوشند، بلکه در حد توان و با استمداد از قشر آخوند و ملا که همیشه در خدمت حکام قرار داشته، بدان وسیله شکم خود و اعوان و انصار شان را چرب نگهداشته اند، جهت پهنای آن "هاله" که "علویان" در وجود امامان شیعه، می خواستند آن را نردبان رسیدن به قدرت حاکمه قرار دهند، احادیث بیشتر و باز هم بیشتری ابداع نموده، کار را به جایی رسانیدند که در ابداع مراتب، حتا اساسات اولی اسلام را نیز مراعات ننمودند، از جمله شاه و یا خلیفه را "سایه خدا" نامیدن و امثال آن دست خاندان علوی را نیز از پشت بستند.

نباید فراموش نمود که "عباسیان" هوشیار تر از آن بودند که تنها تعلق به "هاله" را کافی دانسته و برای خود نقش "فرا طبیعی" به وجود نیاورند. از جمله، آنها که در زندگانی واقعی خود در چنان فساد غرق بودند که کتاب معروف "هزار و یک شب" در بهترین صورت می تواند به مثابه نوک مخروط فساد خاندان عباسی شناخته شود، دعاوی ولایت و جانشینی مستقیم پیامبر اسلام و برخورداری از قوای فوق طبیعی را نیز نمودند.

در همین جای بی‌مناسبت نخواهد بود بیفزایم خلفای "عباسی" به خاطر دوام سلطه جنایتکارانه‌شان، تکتیک‌های متعددی را به کار بسته، هیچ‌گاهی از تحمیق مردم غفلت نمی‌ورزیدند. یکی از این تکتیکها، ایجاد شبکه‌های کاملاً مخفی استخباراتی و ترور در پیوند مستقیم با شخص خلیفه بود، شبکه‌هایی که به غیر از شخص خلیفه‌ی زمان هیچ‌کس دیگری از وجود آنها اطلاع نداشت، شبکه‌هایی که تمام فعالیت‌هایش را بدون اطلاع مردم و نزدیکترین کسان خلیفه، در خدمت شخص خلیفه قرار داده و از آن طریق بستری را فراهم می‌ساختند تا عوام الناس فکر نمایند که خلیفه‌گویا علم غیب دارد و یا این‌که واقعاً نیروهای ماوراء الطبیعه از وی حمایت می‌نمایند.

هرگاه خواسته باشیم مثال تاریخی در زمینه ارائه داریم، شاید بتوان مرگ ناگهانی "طاهر فوشنجی- پوشنگی" را شاخص‌ترین نمونه معرفی داشت. چه تا جایی که از مطالعه تاریخ بر می‌آید می‌دانیم که "طاهر" سر سلسله و بنیانگذار سلسله طاهریان، در جمادی الاول سال ۲۰۷ هجری قمری، وقتی در روز جمعه بعد از دو سال امارت و پذیرش سیطره خلیفه عباسی، نام خلیفه را از خطبه انداخته و استقلال کامل قلمروش را اعلام داشت، فردایش وی را در بسترش مرده یافتند، بدون آن‌که قبلاً مریضی از وی مشاهده شده باشد و یا دچار تکلیفی بوده باشد.

این را هم می‌دانیم که فردای مرگ "طاهر"، فرزندش "طلحه بن طاهر" ضمن اعلام حاکمیت و جانشینی خودش، مجدداً اسم خلیفه عباسی را در خطبه یاددهانی نمود. یاددهانی که برایش سالیان سال ادامه قدرت را به ارمغان آورد. حالت نسبتاً مشابهی را با "یعقوب لیث صفار" و مخالفت خلفای عباسی با "صفاریان" حین حیات "یعقوب" و به رسمیت شناختن حاکمیت آن خانواده بعد از مرگ مشکوک "یعقوب"، می‌توان مشاهده نمود. با تأسف در این جا نه وقت آن را داریم و نه هم مواد لازم تحقیقاتی را تا به دنبال اثبات قتل آن دو سردار شجاع خراسان دیرروز به وسیله خلفای عباسی بروم، مگر آنچه را می‌باید متذکر شوم، عمق بهره‌برداری از هر دو واقعه به وسیله خلفای عباسی می‌باشد، بهره‌برداری که تمام قلمرو پهناور خلافت عباسی را به ناگزیر تابع و منقاد آن خلافت می‌ساخت. باز هم به مثابه نمونه می‌توان از مبادله نامه بین سلطان "محمود غزنوی" و خلیفه عباسی یادآوری نمود. نامه‌ای که سلطان غزنه را با تمام عظمت و قوایش، تابع خلفای عباسی ساخت، بعد از بسم الله الرحمن الرحیم نوشتن یک کلمه بود و آنهم چیزی نبود به جز سه حرف به ظاهر نامفهوم "الم" مگر در باطن اشاره به قرآن و اشاره به آیت اول سوره فیل "أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) - مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد (۱)

وقتی عکس‌العمل سلطان غزنه را که خلافت را به ویران کردن با فیل‌های مستش تهدید نموده بود، می‌خوانیم متوجه می‌شویم که خلفای عباسی، خلاف خلفای اموی تنها به شمشیرشان بسنده نکرده، با به کارگیری از سیمای فریب و تحمیق مردم، کاملاً آن "هاله تقدس" را در خدمت خود گرفته‌اند.

اتکاء به "هاله تقدس" در تمام دوران حاکمیت عباسی‌ها ادامه داشت تا آن‌که "هلاکو" خان مغول آن را برانداخت. مگر بعد ها وقتی خلافت "عثمانی" در سال ۱۲۹۹ میلادی به مثابه جانشین خلافت عباسی به وجود آمد، ترکان عثمانی که در تمام دوران خلافت عباسی، به خصوص بعد از آن سلسله‌های مستقل خراسانی نشان دادند که نمی‌توانند برای همیشه و به صورت مطلق در خدمت خلفای عباسی قرار داشته باشند، کارآمدترین و صادقت‌ترین خدام عباسی‌ها بودند و بارها اتفاق افتاده بود که شخصیت‌های پر قدرت ترک در برابر خلفای عباسی، در جا به جایی این خلیفه نسبت به آن دیگری نقش برآزنده و تعیین‌کننده ای ایفا نمایند، و در تمام آن مدت حتا کمترین تبارزی از زیر پای کردن آن "هاله تقدس" عباسی از آنها بروز ننموده بود، فرهنگ به جای مانده از خلفای عباسی را از دل و جان پذیرفته، خود را نیز در جهت تحکیم و قوام بیشتر آن طرز تفکر، با تمام قواء کوشیدند.

حاکمیت ترکان عثمانی که بیش از ۶۰۰ سال (۱۲۹۹-۱۹۲۲) ادامه داشت و در جریان این مدت طولانی، تا توانست اتباع قلمرو پنهان‌پوش را تحمیق نمود، گذشته از آن که تمام کشور های را که اکثریت باشندگان آن مسلمان بود در تاریکترین دوره های تاریخی فرو برد، در قسمت گسترش و تعمیق تفکر برخاسته از "هاله تقدس" دست سلسله عباسی را نیز از پشت بسته، در رقابت افسار گسیخته به شاهان صفوی ایران، به ده ها هزار حدیث جعلی در جهت تحکیم مناسبات جابرانه شان به وسیله قشر آخوند و ملا به وجود آوردند.

در همین دوره است که باز هم در دنیای تشیع و تسنن اصل "شاه سایه خدا" و "حق ربانی سلطنت" سیمای فریب دولتها را ساخته، شاهانی را که خود هیچ گونه اعتنائی به شعایر دینی نداشتند، بر مبنای آیت ۵۹ سوره نساء که گوید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) - ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است (۵۹) و پناه جستن در عقب ده ها و صد ها آیت و حدیث جعلی "واجب الاطاعت" معرفی نمودند.

از آن جایی که در طول تاریخ و در تمام جهان، حاکمیت و روحانیت همیشه ممد و خادم یک دیگر بوده اند، واضح است که در چنین مورد نیز یکی به کمک دیگری شناخته، به همان سانی که ملا و آخوند برای شاهان جبار، ظالم، زنباره، تارک الصلاة و فاسق پشتوانه های دینی فراهم می نمودند، برای خود نیز تلاش نموده زیر عنوان "علماء وارث انبیا است" در کنار شاهان خود را نیز داخل آن "هاله تقدس" نمودند. تا بار بار ثابت نمایند که زور و تزویر هیچ گاهی از همدیگر جدائی ندارند.

در این رابطه خلاف پیروان تسنن که به صورت عمده با حرکات احساسی به حفظ موقعیت شبه قدسی قشر آخوند بسنده می کردند، روحانیت تشیع پای جلو تر گذاشته، با ساختن یک زنجیر فرضی غلط، هر نوع اهانت به قشر آخوند را مساوی با ارتداد اعلام داشتند. و آنهم به قسمی که مجتهدین را نایب "امام دوازدهم" معرفی داشته سب، مجتهد را سب امام و سب امام را سب پیامبر و ارتداد معرفی نمودند.

حاکمیت ۶۰۰ ساله ترکان عثمانی و تقریباً ۵۰۰ ساله خاندان های متعدد شیعه، اگر نه در تمام کشور هائی که اکثریت باشندگان آن مسلمان هستند، در بیشترین بخش آن به خصوص خاور میانه، آسیای مرکزی و شمال افریقا، از لحاظ ایدئولوژیک فضائی را به وجود آورد که هر شاه و زمامداری خود را سایه خدا دانسته، هر نوع حرکتی را در مقابل خودش به مثابه بغی و تمرد از فرمان الهی دیده، سرکوب خونین آن را حق بلامنازع خود بدانند.

با چنین پشتوانه تاریخی - ایدئولوژیک است که امروز فردی با کارنامه سیاه و خونبار "اردوخان" به خود حق می دهد تا به علاوه آن که هر نوع حرکتی را علیه خودش و نظام ضد انسانی اش در داخل ترکیه، با چماق تکفیر، تمرد و خیانت به خون بکشد، بلکه پای از آن هم فرا تر گذاشته، در اروپائی که نقد و پیامبرش جرم محسوب نمی شود، انتقاد از خود را قابل تعقیب و مجازات اعلام بدارد.

تا جایی از فرایند این روند بر می آید، هرگاه فردا و یا پس فردا کس و یاکسانی، یک هموطن مظلوم ما را به اتهام اهانت و سب "اردوخان" در داخل افغانستان، بکشد نباید زیاد تعجب نمود، زیرا ما به تجربه ثابت ساخته ایم که در پیروی از خرافات و عقب مانی نمی خواهیم دوم باشیم، بلکه همیشه کوشیده ایم تا فرد اول باشیم.

ادامه دارد

پینوشت ها:

* - حدیث کساء: جابر بن عبدالله انصاری از فاطمه علیه اسلام روایت می‌کند که فرمود: یک روز پدرم رسول خدا نزد من آمد. سپس فرزندانم حسن و حسین و بعد امیرالمؤمنین علی وارد شدند. همه در زیر یک عبا جمع شدیم.

پدرم دو طرف عبا را گرفت و با دست راست به آسمان اشاره کرد و عرضه داشت: «پروردگارا! اینها اهل بیت و نزدیکان من هستند؛ گوشت آنها گوشت من و خون آنها خون من است. هر که آنها را بیازارد، مرا آزرده است. با آن کس که با اینها جنگ کند، در جنگم و با آن کس که با اینها مدارا کند، مدارا می‌کنم. دشمنانشان را دشمن دارم و دوستانشان را دوست دارم. اینها از منند و من از اینهایم. پروردگارا! صلوات و برکات و رحمت و آمرزش و رضایت خود را بر من و بر اینها فرو فرست و آنها را از هر گونه رجس و پلیدی پاک و مطهر گردان.» خداوند عزوجل خطاب فرمود: که ای ملائکه! آسمان و زمین و ماه و خورشید و ستارگان را خلق نکردم مگر برای محبت این پنج نور پاک که در زیر این عبا قرار گرفته‌اند.»

آن گاه جبرئیل این آیت را بر پیامبر نازل کرد: «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»؛ (احزاب، آیه ۳۳) (پروردگارا اراده می‌کند آلودگی و پلیدی را از اهل بیت پاک کند و آنان را مطهر گرداند.)

** - حدیث "حسین از من است و من از حسن هستم" در منابع آتی تذکار یافته است:

الحدیث المذكور رواه الترمذی (۳۷۷۵) وابن ماجه (۱۴۴) وأحمد (۱۷۱۱۱) عَنْ یَعْلَى بْنِ مُرَّةٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (حُسَيْنٌ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبَطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ) والحدیث حسنه الترمذی والألبانی .

*** - روایت **عَشْرَه مُبَشَّرَه** روایت معروف و شایعی میان اهل سنت است که پیامبر اسلام به ده تن از یاران نزدیک خویش بشارت بهشت را داده است. این ده تن که به نام **عَشْرَه مُبَشَّرَه** شناخته می‌شوند اینانند:

۱- ابوبکر، ۲- عمر، ۳- عثمان، ۴- علی، ۵- طلحه، ۶- زبیر، ۷- سعد بن ابی وقاص، ۸- سعید بن زید، ۹- ابو عبیده جراح، ۱۰- عبدالرحمن بن عوف

افزوده لازم:

بدون آن که قصد ورود به مبحث صحت و سقم هر سه را داشته باشم، به اختصار می‌توانم بیفزایم که به جز حدیث دومی که می‌تواند از موضع عاطفی یک پدرکلان نسبت به نواسه اش گفته شده باشد، دو حدیث دیگر از جهات مختلف نطفه های ضد اعتقادات اسلامی را در خود داشته، در اعتبار آنها از موضع یک مسلمان نمی‌توان اطمینان داشت.

موسوی